

لحن (خطا) در قرائت قرآن و گونه‌شناسی علل و اسباب آن*

قاسم بستانی**

چکیده:

قرائت قرآن که بر هر مسلمانی واجب است، از اصول و قواعد لازم الاجرائی برخوردار است تا حروف، کلمات و جملات قرآن، صحیح و درست خوانده شده و لفظ و معنای قرآن به خوبی ادا و منتقل گردد. به صحیح و درست خوانده نشدن این عناصر، «لحن» گفته می‌شود و دارای علل و اسبابی است که شناخت آنها، کمک بسزایی به آسیب‌شناسی خطاهای قرائت قرآن توسط قاریان می‌کند. در این مقاله ابتدا تلاش شده است که لحن از نظر لغت و اصطلاح به اختصار توضیح داده شده و سپس اقسام و انواع لحن از جهات مختلف ذکر شود و پس از نگاهی اجمالی به پیشینه بحث، به ذکر گونه‌های مختلف اسباب و علل وقوع لحن در قرائت قرآن پرداخته می‌شود. برخی از این اسباب، عدم آشنایی قاری به احکام قرائت، عدم آشنایی قاری به تفسیر، عدم آشنایی قاری به قواعد نحوی و صرفی، عدم آشنایی قاری با لحن بیان (تنغیم)، مشکلات رسم‌الخطی و ... است.

کلیدواژه‌ها:

قرآن / قرائت / لحن / گونه‌شناسی / اسباب و علل

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۰، تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۴/۱۸.

** دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز | gbastane@yahoo.com

قرائت قرآن در طول تاریخ بلند خود، از زمان نزول قرآن تا کنون، از فنون و قواعد بسیاری برخوردار شده تا هر چه بیشتر از این کتاب منزل الهی، از حیث لفظ و بیان که اساس اعجاز آن است، محافظت، و به فصاحت و زیبایی هر چه تمام‌تر، به گوش مخاطبینش که مهم‌ترین عنصر دریافت وحی و بهره‌مندی از آن و فهم معنا و اعجازش است، رسانده شود. در این رهگذر، علمای علم قرائت و تجوید، به آسیب‌شناسی تعلیم و تعلم قرآن پرداخته و لحن و خطاهایی را که در این فرایند پیش می‌آید، شناسایی و به روش‌های مختلفی به رفع آنها همت گماشته‌اند؛ شناسایی انواع لحن‌هایی که در قرائت قرآن از مراحل ابتدایی تا پیشرفته آن، موجب تقویت علم و عمل طالبان و متبحران فن قرائت قرآن شده و در این راستا، تألیفات مستقل و غیر مستقلی (ضمن دیگر مباحث تجوید و قرائتی) به ظهور رسیده که راه‌گشای متعلمان و محققان بوده و مشتمل بر جنبه‌های مختلف لحن در قرائت قرآن می‌باشد، هرچند که امکان تحقیق بیشتر در این باره همچنان وجود دارد.

در این مقاله تلاش می‌شود ضمن جمع‌آوری مباحث مطرح شده دانشمندان این فن، این مباحث همراه با تجربیات سالیان دراز مؤلف در امر قرائت و آموزش قرآن و نیز داوری مسابقات قرآنی، به نمایش گذاشته شود. با توجه به نوع مباحث، شیوه تدوین و به‌خصوص مبحث گونه‌شناسی اسباب و علل لحن در قرآن، می‌توان این مقاله را حاوی مطالب نو دانست.

در این نوشتار ابتدا به مفهوم‌شناسی لحن از نظر لغت و اصطلاح و انواع لحن و مباحث مرتبط با آن پرداخته و پس از ذکر پیشینه بحث، به ذکر گونه‌های مختلف اسباب و علل ورود لحن در قرائت قرآن می‌پردازیم.

لحن در لغت و اصطلاح

لحن در لغت دارای این معانی است: میل و انحراف (که ظاهراً اصل معنای این کلمه است)، خطا و اشتباه در گفتار، صوت موزون و زیبا، هوشمندی و زیرکی، فحوا و



مراد سخن و قولی که معنایش بر فرد روشن و بر دیگران مخفی باشد (ابن منظور، ۳۹۷/۱۳؛ طریحی، ۳۷۰/۶؛ ابن اثیر، ۲۴۱؛ زمخشری، ۵۶۱)

لحن در تلفظ حرکات، حروف و کلمات، زبان‌پیشی (خطاهای گفتاری یا لغزش‌های زبانی) است و در اصطلاح قرآنی، آنچه عموم کتب تجوید قصد می‌نمایند، این معناست: «اشتباه در ادای حرکات، حروف و احکام تجوید و قرائتی قرآن، خواه معنا را عوض کند یا نه، و نیز در مواضع وقف و وصل و ابتدا و تنغیم (لحن بیان)» که معنای مورد بحث این مقاله است.

نسبیت لحن

لحن در قرائت قرآن، در حقیقت، با توجه به قواعد تجوید و قرائت و نیز وقف و ابتدا، به‌طور عام و یک قرائت یا روایت قرآنی، به‌طور خاص مطرح است، هر چند زبان و بیان قرآن در تمام قرائت‌های عربی، یا تمام قرائت‌ها و روایت‌های آن معتبر شمرده می‌شود، اما ممکن است آنچه در قرائت قرآن به قرائتی یا به روایتی لحن شمرده شود، در زبان عربی یا در قرائتی و روایتی دیگر، چنین نباشد. از این رو اتصاف تلفظ یا بیانی به لحن در برخی موارد، نسبت به قرائت و روایت خاص قرآنی یا لهجه یا قاعده‌ای خاص است، نه نسبت به کل قرائت یا زبان عربی. همچنین ممکن است لحن امری نسبی نسبت به زبان یا لهجه‌ای یا زمان و مکان خاصی باشد. بدین جهت در قرائت قرآن، لحن به یک معنا نسبی است؛ از حیث آنکه اشتباه و خطا نسبت به یک روایت یا یک قرائت یا یک دیدگاه تفسیری باشد، و به یک معنا مطلق است؛ از حیث آنکه اشتباه و خطا نسبت به احکام تجوید و قرائتی است که منضبط، مدوّن و مورد اتفاق باشد.

انواع لحن

لحن را به اشکال مختلفی تقسیم کرده‌اند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۱. تقسیم لحن بر اساس عربیت و فصاحت

الف) لحنی که لفظ را از عربی بودن خارج می‌کند؛ مانند ابدال حاء به هاء در «الحمد» که معمولاً غیر عرب بدان دچار می‌شود.

ب) لحنی که لفظ را از فصاحت می‌اندازد، اما از عربی بودن خارج نمی‌کند؛ مانند تفخیم مرقق یا ترفیق مفخّم یا نیاوردن صفاتی که حرف بدان قائم است؛ مانند جهر در هاء و شدّت در سین و... این خطا از بیشتر عرب رخ می‌دهد.

ج) لحنی دقیق‌تر از موارد قبل و آن، لحن در اندازه‌ها و توازن‌هاست؛ مانند اندازه غنه‌ها، مدها، روم و حرکات کوتاه و بلند و نیز مانند اشمام ضمه به کسره که علم بدین لحن‌ها و تشخیص آنها، فقط از یک قاری متبحر ممکن است.

۲. تقسیم لحن بر اساس مصادیق آن

این تقسیم بر اساس آن چیزی است که تحت عنوان مصادیق لحن می‌باشد که شامل انواع زیر است:

الف) لحن در حروف: که به اشکال زیر می‌باشد:

۱- تبدیل حرفی به حرفی دیگر: که گاهی منجر به معنای غیر مراد می‌شود؛ مانند تبدیل قاف «القدر» به غین (القدر)، ثاء «یکترکم» به سین (یکسرکم)، قویّ (نیرومند) و غویّ (گمراه)، کبثنا (درنگ کردیم) و کبسنا (پوشیدیم)، صلّ (درود بفرست) و سلّ (تسلّیت بده)، سألّ (پرسید) و سعلّ (سرفه کرد)، صمد (بی‌نیاز) و تمّد (آب اندک)، صبرّ (شکیبایی) و سبرّ (امتحان کردن و اندازه گرفتن عمق چاه یا زخم).

این نوع لحن برای غیر عرب‌ها تنوع بیشتری دارد. برای مثال، فارسی‌زبانان ممکن است در تمّد (آب اندک) و صمد (بی‌نیاز)، کبثنا (درنگ کردیم) و کبسنا (پوشیدیم)، کثیر (بسیار) و کسیر (شکسته) اشتباه کنند، درحالی‌که عرب‌زبانان معمولاً چنین اشتباهی را ندارند.

۲- حذف حرف: این حذف بر دو نوع است:

الف) در وسط کلمه؛ مانند حذف الف در لا تشرک = لَشرک.

ب) در آخر کلمه که بسیار پیش می‌آید؛ مانند وقف بر حرف غیر مشدّد، مثل هاء در القارعه، و همزه در دفعه که حرف آخر حذف می‌شود، و نیز الف در الأعلى، و یاء در اخشونی، و واو در قالوا که حرکات کشیده به حرکات کوتاه تبدیل می‌شوند و نیز مانند وقف بر مشدّد؛ مانند مستمرّ، صمّ، صواف.



۳- افزایش حرف: مانند کشیدن بیش از اندازه طبیعی و متعارف حروف مد، همچین کشیدن بیش از اندازه طبیعی و متعارف حرکات کوتاه، به‌خصوص کسره وقتی که پس از آن یاء می‌آید؛ مانند وَ دِيَّةً، مَالِك، یا پس از آنها ساکن قرار می‌گیرد؛ مانند الْحَمْد، عليهم، یا ضمه‌ای که پس از آن واو قرار می‌گیرد؛ مانند نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ، یا هنگام توالی حرکات؛ مانند وَ وَصِيٍّ، یا هنگام رسیدن حرکت حرف مَرَّقٌ به حرف مَفْحَمٌ؛ مانند اِنَّ الظَّالِمِينَ، یا مبالغه در ادای همزه که منجر به کشش آن می‌شود؛ مثل اِذَا، و مُشَدِّد خواندن حرف مَخْفَفٌ، به‌خصوص هنگام وقف؛ مانند اَزْدَجِر، الفَلَقُ (با مکث اضافی بر حروف قلقله مَخْفَفٌ و سپس اظهار قلقله)، کشیدن حرکت حرف قبل از نون اخفاء یا آمیخته شدن با غنه نون اخفاء؛ مانند منکم، و مکث اضافی بر حروف رخوت ساکن که اجازه جریان بیشتر صوت هنگام سکونشان را می‌دهند؛ مانند المحسنات، رزقاً. (د) آمیخته شدن حرفی به حرف دیگر: مانند آمیختن صوت زاء با صاد در صراط.

(ب) لحن در حرکات: که به اشکال زیر است:

- ۱- تبدیل حرکتی به حرکت دیگر: مانند تبدیل فتحه به کسره، ضمه به الف، اسکان متحرک و متحرک کردن ساکن و... که گاهی علاوه بر لحن قرائتی، منجر به اختلال در معنا می‌شود؛ مانند مضموم یا مکسور کردن تاء «أنعمت» یا مفتوح یا مکسور کردن تاء در «قلت»، و نیز: مُخْرِجٌ و مُخْرِجٌ، مُرْسَلٌ و مُرْسِلٌ، جَنَّةٌ و جَنَّةٌ، سَنَةٌ و سِنَةٌ و سُنَّةٌ، و نیز مانند مکسور خواندن «رسوله» در «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ» که بنا بر قواعد عربی، معنای کفرآمیز به‌دست می‌دهد و تبرئه الهی شامل پیامبرش می‌گردد.
- ۲- آمیخته شدن حرکتی به حرکت دیگر: مانند آمیخته شدن حرکت فتحه به ضمه.
- ۳- عدم تلفظ کامل و صحیح حرکات: مانند ادای حرکات با لهجه‌ای خاص، مانند لهجه فارسی.

۳. تقسیم لحن بر اساس ظهور و خفای آن

این نوع تقسیم از مشهورترین تقسیم‌بندی لحن است که به اشکال زیر صورت می‌گیرد:

الف) لحن جلی

لحن جلی، اشتباه مشهود در تلفظ الفاظ است که منجر به خلل ظاهری در عرف قرائت (موازین قرائت، مقایس تلاوت و قوانین لغت و اعراب) می‌شود؛ خواه به معنا آسیب برسد یا نه (حصری، ۳۴؛ سیف، ۹۰؛ نصر، ۲۴؛ مرصفی، ۵۳/۱). همچنین آن را زیادت یا نقصان یک حرکت یا یک حرف و کلمه، اخلال در ادغام و اظهار، ترک مد طبیعی، قصر مدهای لازم و واجب و وقف قبیح گفته‌اند (سیف، ۹۰)، یا ترک اعطای حق حرف که در مقابل تعریف مشهور تجوید است که اعطای حق حرف بدان می‌باشد و در حقیقت، از تجوید به لحن و از لحن به تجوید می‌توان رسید (حمّد، الدراسات، ۵۴)، از این جهت که تجوید، اعطای حق حرف بدان و در نتیجه دوری از لحن، و لحن، ترک اعطای حق حرف بدان و عدم تجوید است (ابن مجاهد، ۱۱۸/۱). علاوه بر آن، این نوع لحن به جهت نتایج معنایی آن، به دو نوع لحن جلی بدون تغییر معنا و لحن جلی با تغییر معنا تقسیم شده است. (حفیان، ۱۶۷)

علت نامگذاری

بدین لحن «لحن جلی» گفته شده، چون این نوع اشتباه بر قاری متبخر و غیر او یا به قولی بر کسی که اندکی از علم قرائت و تجوید اطلاع داشته باشد، آشکار و روشن است. (نصر، ۲۴؛ مرصفی، ۵۴/۱)

ب) لحن خفی

لحن خفی، خطا و اشتباهی است که بر الفاظ عارض می‌شود، بدون آنکه منجر به خللی در معنا، حرکت یا اعراب شود. به عبارت دیگر، فقط در کمال قرائت یا عرف قرائت خلل وارد می‌کند، نه در صحت آن، و ناشی از عدم احکام و استواری تلاوت بوده و منجر به فساد رونق و حسن و روانی لفظ می‌گردد؛ مانند ترک غنه‌ها، ترک صفات عارضی (که برخی آن را از لحن جلی می‌دانند)، ترک مدها (که برخی آن را از لحن جلی دانسته‌اند)، عدم توازن بین غنه‌ها و مدها، عدم اخفای صحیح، نقص در اماله یا تسهیل همزه‌ها، ناهماهنگی در نغمه‌ها و مقامات، عدم رعایت معانی قرآنی در قرائت از سؤالی، تعجیبی، خبری و... (آهنگ و لحن بیان یا تنغیم و تعابیر)، عدم رعایت



نبرهای صحیح کلمه و هجاهای آن (خلط و مزج)، اسراع و ابطاء، خلط قرائات و روایات با هم، عدم رعایت حسن وقف و ابتدا و... این نوع لحن، اغلب در معانی کلمات قرآنی خلل وارد نمی‌کند و شناسایی آن برای اهل فن میسر است. (نصر، ۲۵)

همچنین برخی تلفظ ضمه میان ضمه و فتحه، و کسره میان کسره و فتحه را جزء لحن جلی و برخی جزء لحن خفی دانسته‌اند (سیف، ۹۱)، و برخی تصریح کرده‌اند که این لحن در صفات حروف است، اگر تبدیل به حرف دیگری نشود (نصر، ۲۵) که در این صورت، جزء لحن جلی خواهد بود. و نیز مبالغه در حرکات فتحه، کسره و ضمه و نیز در همزه، تسمین (تفخیم مبالغه‌آمیز) و تکریر راءها، تطین غنه‌ها (ظاهراً کشیدن نون ساکن اظهار شونده، مبالغه در مدّ غنه یا دادن صدایی همچون صدای زمین خوردن طشت)، تغلیظ (تفخیم مبالغه‌آمیز) و غنه‌دار کردن لامها، اظهار نون ساکن در محل اخفاء، تشدید حرف ملین، تلین مشدّد، مبالغه در تشدید مشدّد‌ها و تخفیف مخفّف‌ها، وقف به حرکت، تفریط یا ترعید (تهزیز یا اضطراب = لرزاندن) در مدها (بلکه مستقیم و صاف آوردن آنها که ظاهراً در حال حاضر کمتر کسی بدان عمل می‌کند)، به شدّت و با ضرب آوردن (تلکیز) همزه‌ها، غنوی کردن مدها می‌باشد (ابن الجزری، التمهید، ۶۳؛ حَمَد، الأبحاث، ۱۷۳؛ همو، الدراسات، ۴۹) و عدم تمایز و تفکیک بین دو حرف مثلین مجاور تا یک حرف نشوند؛ مانند الحقّ قل، من الیمّ ما غشیهم، ظللنا، أممّ مِمَّن (با توجه به ادغام تنوین در میم)، عدم اتمام حرکات کوتاه و بلند و نقص در آنها و عدم ساختن مخارج آنها به‌طور کامل و به‌طور کلی، نقص در ذات حرکت و حرف که گفته شده چنین امری از لحن جلی قبیح‌تر است، چون نقص در ذوات، قبیح‌تر از ترک صفات، یعنی لحن جلی، است. (نصر، ۲۳-۲۴)

برخی نیز لحن خفی را بر دو نوع زیر دانسته‌اند:

- ۱- لحنی که علمای قرائت (قرّاء و عالمان قرائت عادی) آن را می‌شناسند؛ مانند ترک اخفاء، اظهار، قلب، ادغام، غنه، ترفیق مفخّم و تفخیم مرقّق، مد حرفی که قصر دارد (مقصور)، مدّ حروف مدّی بدون سبب مد، کشیدن حرکت کوتاه، قصر ممدود. (نصر، ۲۵؛ مرصفی، ۵۴/۱؛ عبدالحمید، ۲۶؛ قرش، ۱/۱۴۴)
- ۲- لحنی که علمای حاذق (قرّاء و عالمان قرائت برجسته) آن را می‌شناسند؛ مانند قرائت به لین و رخوت، بدین گونه که مانند فرد تنبل و بی‌حال، شل و بی‌رمق قرائت

شود، تکریر راء، مکث بیش از اندازه بر غنه‌ها، تغلیظ در غیر محل خود. (نصر، ۲۵؛ مرصفی، ۵۴/۱؛ عبدالحمید، ۲۷؛ قرش، ۱۴۴/۱)

هرچند به نظر می‌آید که تداخلی میان مصادیق این دو نوع وجود دارد و نیز می‌توان موارد دیگری مانند ظرایف وقف و ابتدا و وصل و لحن بیان را نیز بدان‌ها اضافه کرد. ظاهراً تقسیم‌بندی زیر، شکلی دیگر از تقسیم‌بندی بالاست:

الف) لحن خفی خفیف الخفاء؛ مانند خطا در صفات حروف از ترک اظهار، ادغام و غنه و قصر ممدود و مد مقصور.

ب) لحن خفی شدید الخفاء که فقط متبخرین متوجه آن می‌شوند؛ مانند تکریر راء و تطین غنه. (حفیان، ۱۶۷)

علت نامگذاری

بدین لحن «لحن خفی» گفته‌اند، چون شناخت آن مختص قراء متبخر است که علم تجوید و قرائت را از طریق مشافهه از استادان معتبر گرفته و حق هر حرفی را ادا کرده و منزلت هر یک را رعایت می‌نمایند (ابن الجزری، التمهید، ۶۳). برخی آن را فقط ترک اعطای حق حرف به آن از حیث تجوید لفظش گفته‌اند (دانی، ۱۱۸) که ظاهراً این تعریف در حال حاضر داخل در لحن جلی است.

نسبی بودن لحن جلی و خفی

باید متذکر شد که لحن جلی و خفی، متناسب با سطح علمی و عملی یک قاری، دارای مراتبی بوده و نسبی است؛ بدین گونه که برای یک قاری برجسته و متبخر، خفی‌ترین غلطها آشکار بوده و لحن جلی تلقی می‌شود، اما نزد افراد تازه‌کار، جلی‌ترین غلطها پنهان بوده و لحن خفی است و باید با آموزش به رفع آن پردازند. البته برای عرب‌زبان و آشنایان به زبان و ادای عربی، برخی از این موارد آشکار است و همچنین کسی که اندکی تبخر در قرائت قرآن دارد، برخی احکام بر او پوشیده و خفی و برخی احکام بر او آشکار و جلی می‌باشد. اما به هر حال و به‌طور کلی، می‌توان تقسیم‌بندی لحن جلی و خفی را پذیرفت و نیز گفت که داشتن لحن خفی برای اهل فن، عیبی بزرگ و نقصی حرفه‌ای شمره می‌شود.



لحن و هدف نهایی علم تجوید و قرائت قرآن

عموم تعاریف مربوط به لحن جلی و خفی، این امر را متذکر می‌شوند که آموختن تجوید و قرائت قرآن به قصد دوری از دو نوع لحن (لحن جلی برای عموم مردم و لحن خفی برای قاریان حرفه‌ای) می‌باشد. از این رو باید گفت در تعریف لحن جلی و نیز خفی، دو مطلب در کنار هم ذکر می‌شوند: الف) خلل معنایی یا عدم خلل معنایی، ب) جایگاه و مقام تشخیص دهنده غلط.

حکم شرعی^۱ و حرفه‌ای لحن

برخی در خصوص لحن جلی گفته‌اند که این نوع لحن، چنانچه از کسی سر بزند که خواندن قرآن نمی‌داند یا خواندش ضعیف است یا در مقام تعلیم و تعلم نباشد، گناه و حرام می‌باشد؛ همچنین اگر خواندن قرآن بداند و تعمداً چنین کند. بعضی به‌طور مطلق سخن از حرام بودن چنین لحنی گفته و مرتکب آن را گناهکار دانسته و ادعای اجماع بر این امر کرده‌اند (نصر، ۲۵؛ مرصفی، ۵۴/۱؛ حصری، ۳۵) که احتمال دارد مراد ایشان، در صورت عمدی بودن چنین لحنی است. برخی نیز آن را از نوع واجب عینی که ترک آن منجر به عقاب و عذاب شود، نمی‌دانند، اما برآنند که در آن، خوف عتاب و تهدید وجود دارد. (قاری، ۱۱۲؛ نصر، ۲۵؛ مرصفی، ۵۴/۱؛ حصری، ۳۸)

درباره لحن خفی نیز گفته‌اند که از آنجا که مخلّ معنا نیست، عدم رعایت آن معصیت نمی‌باشد، اما از نظر فن قرائت، خطا شمرده شده و بر قاری متبخر بخشودنی نیست، هرچند برخی چنین لحنی را مکروه می‌دانند یا آن را واجب عینی که موجب عقاب و عذاب است، نمی‌دانند؛ چون واجب عینی‌اش منجر به حرج و سختی زیادی می‌شود (و نوعی تکلیف به ما لا یطاق خواهد بود). (قاری، ۱۱۶؛ عبدالحمید، ۲۷)

برخی هر دو لحن را، حتی اگر موجب اخلال در معنا نشود، تحریم کرده‌اند؛ چون به هر حال، به رونق و حسن و تلاوت قرائت آسیب می‌رساند (حصری، ۳۶؛ مرصفی، ۵۴/۱؛ ابن الجزری، الروضه، ۴۶) و گفته شده تساهل در لحن خفی منجر به از بین رفتن احکام تجوید و صحت تلاوت که واجب عینی است، می‌گردد. (مرصفی، ۵۴/۱)

به هر حال باید گفت:

الف) هر دو نوع لحن بر قاری از حیث صنعت و فن قرائت حرام است، اما تا تعدد در لحن خوانی یا بی حرمتی به قرآن در هر دو لحن وجود نداشته باشد، نمی توان از حرام و معصیت بودن آن و در نتیجه عقاب و عذاب سخن گفت.

ب) از قاریان حرفه‌ای انتظار لحن خفی نمی‌رود و وجود آن، منجر به از بین رفتن تمام احکام تجوید و صحت تلاوت نمی‌گردد و این دو امر (احکام تجوید و صحت تلاوت) در حقیقت، مبتنی بر عدم لحن جلی است، نه لحن خفی. از این رو حرام دانستن مطلق لحن خفی چندان قرین به صحت نبوده و منجر به حرج بر عامه مسلمانان می‌گردد؛ چون عامه مسلمانان بیشتر در صدد رفع لحن جلی می‌باشند و کمتر امکان رفع لحن خفی را دارند. خلاصه آنکه سخن از وجوب تجوید از لحاظ نظری و عملی، به معنای وجوب عینی همه مباحث تجوید با تمام ریزه‌کاری‌های حرفه‌ای آن نمی‌باشد.

ج) بیشتر این لحن‌ها قابل اصلاح و برخی مانند لکنت زبان یا لحن بیان نزد یک غیر عرب، غیر قابل اصلاح است و قطعاً لحن‌هایی که به عللی امکان اصلاح آنها نیست، قابل اغماض است، اما اگر چنین لحن‌هایی توسط قرآء بزرگی انجام شوند، نباید برای متعلمین قرائت یا اهل قرآن، ملاک صحت آن لحن تلقی شده و از آن پیروی شود.

پیشینه بحث

بحث از لحن و تألیف در آن به‌طور کلی، سابقه‌ای کهن نزد علمای قرائت و اهل ادا دارد. مباحث مربوط بدین علم گاهی در کتبی مستقل و گاهی ضمن کتاب‌های قرائت و تجوید ذکر شده است. در ادامه برخی از کتاب‌هایی که به لحن نزد قرآء پرداخته‌اند، به ترتیب زمانی ذکر می‌شوند: کتاب «عیوب النطق» از احمد بن جعفر بن منادی (م ۳۳۶هـ) که «ابن بناء» از آن در کتابش (خواهد آمد) یاد می‌کند، کتاب «التنبیه علی اللحن الجلی و اللحن الخفی» از علی بن جعفر سعیدی (م. حدود ۴۱۰هـ) که ظاهراً نخستین کتاب تجویدی است که پس از قصیده موسی بن عبیدالله خاقانی (م ۳۲۵هـ) به ظهور رسیده است، بخشی از کتاب «الرعايه لتجوید القراءه» مکی بن ابی طالب (م ۴۳۷هـ)، بخشی از کتاب «التحذیر» دانی (م ۴۴۴هـ)، بخشی از کتاب «الموضح فی التجوید» عبدالوهاب بن محمد قرطبی (م ۴۶۱هـ) که فصل کوتاهی در عیوب نطق در آخر این کتاب آمده است، بابی از کتاب «الایضاح فی القراءات



العشر» از احمد بن ابی عمرو إنداری (احمد زاهد، م ۴۷۰ یا ۵۰۰هـ)، کتاب «بیان العیوب التي یجب أن یجتنبها القراء و إیضاح الأدوات التي بنیت علیها الإقراء» از ابن بناء بغدادی (م ۴۷۱هـ) که برخی از لحن و عادات تکلفی را چنین برشمرده است: ترعید (چرخاندن صدا در حلق)، زحر (کشیدن زیاد حروف)، تشدیق (کشیدن حرکات)، طخر (اخراج حرف به شدت از حلق)، تکلیم (چرخاندن و تکان دادن حروف به سبب تکان دادن و لرزاندن نفس)، لکز (به شدت ادا کردن حروف)، تمضیغ (جویده جویده سخن گفتن) و وکز (به شدت ادا کردن همزه)، بخشی از کتاب «التمهید فی معرفه التجوید» از حسن بن احمد همذانی عطار (م ۵۶۹هـ)، کتاب «وسیلة الحنفی فی إیضاح اللحن الخفی» از هاشم بن احمد حلبی (م ۵۷۷هـ)، بخشی از منظومه «نوییه» علی بن محمد سخاوی (م ۶۴۳هـ)، کتاب «میزان الوفی فی معرفه اللحن الخفی» از عبدالعزیز بن احمد دیرینی (م ۶۹۷هـ)، بخشی از رساله «تنبیه الغافلین» ابن القاصح صفاقسی، علی بن عثمان (م ۸۰۱هـ)، بخشی از کتاب‌های «التمهید» و «النشر» از ابن الجزری (م ۸۳۳هـ)، بخشی از کتاب «جهد المقل فی علم التجوید (یا القراءه)» از ساجلی زاده مرعشی (م ۱۱۵۰هـ)، بخشی از کتاب «نهاية القول المفید» از محمد مکی نصر جریسی (زنده در ۱۳۰۵هـ)، و «زاد المقرئین اثناء تلاوة الكتاب المبین» جمال بن ابراهیم القرش (م ۱۹۶۵م). (ر.ک: حمّد، الأبحاث، ۱۷۰-۱۷۵؛ همو، الدراسات، ۵۲-۵۳)

اینها علاوه بر کتبی است که به ذکر عیوب و لحن‌های حادث در زبان عربی به‌طور کل، به‌خصوص نزد عوام، توسط علمای زبان عربی پرداخته‌اند؛ مانند بخشی از کتاب «نحلق الإنسان» از ثابت بن سعید (أبو ثابت) (م ۲۵۰هـ)، «اللتغّه» از یعقوب بن اسحاق کندی (م. پس از ۲۵۲هـ) که به عیوبی چون تمتمه (لکنت در تاء یا هر حرفی دیگر یا گنگ حرف زدن)، حُسه (بند آمدن زبان)، حُکله (گنگ و نامفهوم حرف زدن)، حُنه (سخت تو بینی حرف زدن)، رُته (تند حرف زدن)، ترخیم (شل و سست حرف زدن)، طمطمه (یا طمطمانیه، تبدیل «أل» تعریف به «أم» یا گنگ و نامفهوم حرف زدن)، عجله (سریع حرف زدن)، عقله (درهم پیچیدن حروف)، غمغمه (درهم برهم حرف زدن، تو هم حرف زدن)، غنه (تو بینی حرف زدن)، فافاه (لکنت در فاء)، لُغه (تبدیل حرفی به حرف دیگر، مانند راء به لام)، لجلجه (گنگ حرف زدن)، لعف (تند حرف زدن)، لُکنه (لکنت داشتن)، کَشکَشه (تبدیل کاف خطاب مؤنث به شین در وقف که لهجه بنی تمیم است)، تلتله (کسر حرف

مضارعه در لهجه قبیله بهراء)، عجعجه (تبدیل یاء مشدد آخر کلمه به جیم بنی‌سعد و قضاعه) و عنعنه (تبدیل همزه نخست کلمه به عین نزد تمیم) فَخْفَحَه (تبدیل عین به حاء در لهجه هذیل)، اسْتِنْطَاء (تبدیل عین ساکن در مجاورت طاء به نون نزد قبائلی چون هذیل، ازد و قیس) و... پرداخته است. بخش‌هایی از کتاب «البيان و التبيين» از عمرو بن بحر جاحظ (م ۲۵۵هـ)، بخش‌هایی از کتاب «الکامل فی اللغة و الأدب» از محمد بن یزید میرد (م ۲۸۵هـ). (ر.ک: حَمَد، الأبحاث، ۱۷۰-۱۷۵؛ همو، الدراسات، ۶۴-۷۴)

ظاهراً اصطلاح «لحن جلی» و «لحن خفی» در قرن چهارم هجری توسط علمای قرائت و تجوید به ظهور رسیده است. همچنان‌که نقل شده، ابن مجاهد (م ۳۲۴هـ) نخستین کسی بود که لحن را به دو نوع بالا تقسیم و نام‌گذاری کرد. وی در کتاب «السبعة فی القراءات» صریحاً به لحن جلی و خفی اشاره می‌کند و سپس سعیدی (م ۴۱۰هـ) در کتابش «التنبیه» و دانی (م ۴۴۴هـ) در «التحدید» و «شرح قصیده خاقانی» و قرطبی (م ۴۶۲هـ) در «الموضح» و احمد بن ابی عمر (م. بعد از ۵۰۰هـ) در کتابش «الایضاح» و «اختیار ابی عبید و ابی حاتم»، و ابو‌علاء همذانی عطّار (م ۵۶۹هـ) در کتابش «التمهید» و حسن بن قاسم مرادی (م ۷۴۹هـ) در کتابش «المفید فی شرح عمدة المجید» و نیز «شرح الواضحه» و ابن جزری (م ۸۸۳هـ) در «التمهید» و مرعشی (م ۱۱۵۰هـ) در «جهد المقل» (حَمَد، الأبحاث، ۱۷۲-۱۷۵؛ همو، الدراسات، ۵۱-۵۲) و قبل از آنها خاقانی (م ۳۲۵هـ) در قصیده‌اش، که البته فقط به اصطلاح لحن اشاره دارد و به تقسیم‌بندی آن اشاره نکرده است.

همچنین ملاحظه می‌شود که لحن نزد زبان‌شناسان عربی مطرح بوده است، اما لحن مورد نظر آنان معادل لحن جلی است، درحالی‌که لحن خفی که بر نوع خاصی از لحن، یعنی خطاهای زبانی و آسیب‌های ادایی ریز، دقیق و ظریف دلالت می‌کند و متبحرین در علم قرائت و تجوید قادر به تشخیص آن هستند، خاص علمای قرائت و تجوید بوده و بیشتر به کار قاریان می‌آید و مختص قرائت قرآن و تجوید شده است؛ چرا که اهتمام خاصی به حفظ و صیانت قرآن از حیث ادا و بیان داشتند.

باید متذکر شد که موارد و مصادیق لحن خفی در طول زمان توسعه یافته و متنوع گشته است و آنچه در ابتدا لحن خفی تلقی می‌شد، اکنون بخشی ناچیزی از لحن خفی



نزد مجوّدین است؛ زیرا فن قرائت و تجوید هر چه بیشتر جلو آمده، نکات و ظرایف قرائتی و ادایی قرآن در ابعاد حرف، کلمه و جمله، بیشتر آشکار و شناخته شده است.

علل و اسباب لحن

اشتباه خواندن یک قاری اسباب و علل متعددی دارد. ابتدا به عدم آشنایی او به قواعد و احکام روخوانی قرآن و تجوید حروف و ضعف کارآموزی او در این مرحله مرتبط است. اما علاوه بر آن، علل متعدد دیگری نیز برای بروز این خطا و اشتباه وجود دارد که در ادامه، به ذکر و بررسی آنها بر اساس منابع و مآخذ مذکور و نیز بر اساس تجربیات مؤلف پرداخته می‌شود (انیس، ۱۵-۳۰، ۴۷-۷۱، ۷۳-۱۳۵؛ تویجری، ۳-۱۸؛ بستانی، ۱-۲۷؛ حمد، الأبحاث، ۹-۷۵، ۱۶۷-۱۸۸؛ مکی، ۱۱۳ به بعد؛ نصر، ۴۰-۴۲؛ عقرباوی، ۵۱-۵۴ و ۶۳-۷۹؛ ابن الجزری، النشر، ۱۹۸/۱ به بعد؛ ساغروانیان، ۴۲-۴۷، ۱۱۰-۱۱۷، ۵۵۱-۵۴۷). اما قبل از آن، متذکر می‌شود:

* علل مذکور در برخی موارد خاص عرب‌زبانان است و در برخی موارد مختص غیر عرب و برخی نیز مشترک بین آن دو است.

* علل و اسبابی که ذکر می‌شود، شامل علل و اسباب هر دو لحن جلی و خفی است. * برخی از علل مذکور از حیث مصادیق متداخلند؛ بدین گونه که یک مصداق را می‌توان ذیل دو علت یا بیشتر متذکر شد.

* درباره اصل ورود لحن، باید گفت که لحن، بیشتر به سبب کم بودن ممارست، تعلّم، مطالعه، تمرین و تجربه در امر قرائت قرآن است و عرب و غیر عرب عموماً در آن مشترک می‌باشند.

* برخی از اسباب و علل مذکور با مثال‌های کمی همراهند و این امر به جهت شهرت این نوع سبب و مثال‌های آن یا به جهت پرداختن بدان در مبحث مستقلی، مانند وقف و ابتداست.

* به‌طور کلی عوامل لحن را می‌توان به عوامل بیرونی (آوایی، چون تأثیرگذاری حروف و حرکات مجاور بر یکدیگر، اختلاف قرائات، رسم‌الخط) و درونی (انسانی) (دانش تجویدی قاری، لهجه خاص قاری، تأثیر لهجه‌ای بیگانه، روش قاری، خلل در دستگاه تکلم، عادات زبانی اشتباه) تقسیم کرد.

اما علل و اسباب لحن، به گونه‌های زیر می‌باشند.

نخست. ضعف علمی قاری

این ضعف در اشکال زیر به ظهور رسیده و موجب اشتباه و لحن قاری می‌گردد:
۱- عدم آشنایی به ویژگی‌های خاص رسم‌الخط عربی و قرآن که خود ناشی از عدم توانایی و تبخّر قاری بوده و در اشکال زیر بروز می‌کند:

(الف) عدم تمایز بین مد متصل منصوب منون و مد متصل منصوب غیر منون که در اولی، وقف منجر به تبدیل تنوین به الف (الف عوض) و در دومی، منجر به تبدیل حرکت به سکون می‌شود؛ مانند { وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً } (بقره/۲۲)، { إِلَّا دُعَاءٌ وَ نِدَاءٌ } (بقره/۱۷۱)، { جَعَلَهُ دَكَّاءَ } (کهف/۹۸)، { وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ } (بقره/۳۱).

(ب) عدم تمایز بین یاء آخر و الف مقصوره (الف کوتاه بدون مد). از آنجا که یاء بدون نقطه می‌باشد (در برخی رسم‌الخطها، مانند رسم‌الخط عثمان طه)؛ مانند { وَ أَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ } (طلاق/۲)، { جَنَّتِينَ ذَوَاتَىٰ أَكْلِ حَمَطٍ } (سبا/۱۶)، { إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ } (قصص/۱۰)، { مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍ } (نساء/۱۲)، { تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَاتِ الْعُلَىٰ } (طه/۴)، { أَمْ نَلَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ } (يونس/۳۵) که مورد اخیر شامل هر دو نوع است.

(ج) عدم شناخت رسم‌الخط برخی موارد خاص که باز مرجعش عدم توانایی و تبخّر قاری است؛ مانند لَيْكَه، الصَّلَوه، الغدوه، نجی (با دو نون، انبیاء/۸۸)، «لأنفضوا» (آل عمران/۱۵۹) (که الف زاید است و ممکن است به توهّم «لا» نافیه، این الف خوانده شود)، «لأذبحنک» (نمل/۲۱)، «بأبید» (ذاریات/۴۷)، با اضافه یک یاء در خط بدون لفظ که ممکن است دو یایی خوانده شود)، «أولات حمل» (طلاق/۶، واو خوانده نمی‌شود)، «یحی و یمیت» (آل عمران/۱۵۶، یحیی خوانده می‌شود)، «ولیّ اللّه» (اعراف/۱۹۶) و «ولیّ فی الدنیا» (یوسف/۱۰۱) (ولیّی)، «ئاتان اللّه» (نمل/۳۶) (ئاتانیّ) (یادآوری می‌شود که در حالت وقف، دو وجه اثبات یاء بنا بر اصل و حذف آن بنا بر رسم، وجود دارد)، «فأوا إلى الكهف» (کهف/۱۶) (که فأواوا است)، «الموءده» (تکویر/۸) (الموؤوده)، «ترءا» (شعراء/۶۳) (ترءا). در برخی مصاحف از علائمی چون یاء کوچک و واو کوچک برای دلالت بر وجود این حروف استفاده شده است.



د) عدم آشنایی با علائم نگارشی و ضبط، مانند صفر توخالی که بر حروف مدی گذاشته می‌شوند، برای دلالت بر عدم تلفظ در وصل و وقف، و مانند صفر مستطیل که بر الف گذاشته می‌شود، برای دلالت تلفظ آن در وقف و حذف آن در وصل، و مانند الف کوچک (الف خنجری) در الصلوه و الصلوه.

۲- عدم آشنایی به مباحث نحوی که منجر به اشتباه اعرابی و نحوی می‌شود. این اشتباهات ممکن است به یکی از اشکال زیر باشد:

الف) توهم عطف به ماسبق؛ مانند {أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ} (توبه/۳) که در صورت کسر «رسوله»، پیامبر ۶ نیز مشمول برائت خداوند می‌گردد، {وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا} (نساء/۱)؛ جرّ «الأرحام» به سبب عطف به «به»، درحالی‌که این کلمه عطف بر الله و منصوب می‌باشد، هر چند به قرائت حمزه مجرور خوانده شده است که می‌تواند این مورد داخل در باب اشتباه بر اساس اختلاف قرائت نیز باشد، {وَأَمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ} (مائده/۶)، هر چند که «أرجلكم» به کسر نیز خوانده شده است.

ب) اشتباه ناشی از تأخر فاعل و تقدّم مفعول؛ مانند {وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ} (بقره/۱۲۴) که «ابراهیم» مفعول و منصوب و «رب» فاعل و مرفوع است و معمولاً باید اولی فاعل باشد و مضموم و ممکن است بر اساس این عادت، غلط خوانده شود، {إِذِ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ} (بقره/۱۳۳)، که «يعقوب» مفعول و «الموت» فاعل است، درحالی‌که معمولاً فاعل مقدّم است و بنا بر این عادت، ممکن است کسی ناخواسته «يعقوب» را به ضم به‌عنوان فاعل و «الموت» را به فتح به‌عنوان مفعول بخواند. {إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ} (نساء/۱۸)، {وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ} (یونس/۲۶)، {إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ} (فاطر/۲۸)، {كَلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ} (مؤمنون/۴۴).

ج) اشتباه ناشی از تقدّم فاعل بر فعل؛ مانند {فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ} (نمل/۳۶) که فاعل در حقیقت در آیات قبل ذکر شده و در اینجا با ضمیر مستتر در «جاء» بدان اشاره و از اظهارش خودداری شده است و «سلیمان»، مفعول منصوب به فتح است که به محل فاعل منتقل شده است و اگر دقت نشده و بنا بر عادت بیانی قرائت شود، ممکن است که «سلیمان» به رفع به‌عنوان فاعل خوانده شود. {فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ { (نساء/۱۰۹) در «الله»، { أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا } (يوسف/۴۱) در «رب»،
 { فَيَمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى } (زمر/۴۲) در «الموت».
 (د) توهّم جرّ غیر منصرف؛ مانند { مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ } (مدثر/۴۲) که «سقر»، غیر
 منصرف و جرّ آن به فتح می‌باشد و کسی که نداند یا عادت زبانی او نباشد، ممکن
 است آن را به سبب «فی»، به کسر خوانده و منصرفش کند.

(ه) توهّم یکسانی اعراب با ماقبل که مرجع آن، غفلت در اعراب جمله یا پیچیدگی
 ترکیب است؛ مانند { سَبَّعَ بَقَرَاتٍ سِمْانَ يَأْكُلُهنَّ سَبْعَ عِجَافٍ } (يوسف/۴۳) که ممکن است
 «سبع» دومی به سبب تأثیر اولی، به نصب خوانده شود، { فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمْانَ يَأْكُلُهنَّ
 سَبْعَ عِجَافٍ } (يوسف/۴۶، دو مورد) که ممکن است «سبع» دومی به سبب تأثیر اولی، به
 کسر خوانده شود، { إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ * وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً }
 (ص/۱۸-۱۹) که ممکن است به اشتباه به توهّم یکسانی اعراب «الطير» با ماقبلش، این
 کلمه به کسر راء خوانده شود، درحالی‌که منصوب و عطف بر «الجبال» می‌باشد. نیز
 مانند { وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ } (طور/۲۱)، { وَمَا تُنْفِقُوا
 مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ } (بقره/۲۷۲)،
 { فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهِ } (محمد/۳۸).

۱۴۳

(و) اشتباه ناشی از پیچیدگی ترکیب (توهّم اعراب صحیح): { وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانِ
 هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ } (انفال/۳۲) که از آنجا که معمولاً
 پس از ضمیر فصل (در اینجا «هو») کلمه مرفوع می‌آید، ممکن است «الحق» مرفوع
 شود، درحالی‌که در اینجا پس از آن خبر «کان» و منصوب قرار دارد. { وَ يَرَى الَّذِينَ
 أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ } (سبأ/۶)، ممکن است به توهّمی که ذکر
 شد، «الحق» به رفع خوانده شود، درحالی‌که این کلمه مفعول دوم «یری» و منصوب
 است. مفعول اول، «الذی» است. { هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ } (اعراف/۷۳) که در وصل،
 ممکن است به اشتباه به گمان خبر بودن، «آیه» به رفع آن خوانده شود، درحالی‌که آن
 حال برای «ناقه» و منصوب به فتحه ظاهر است.

(ز) عدم تمایز بین دو لام امر یا تعلیل که مکسور است و منجر به تغییر اعرابی
 می‌شوند، با لام ابتدا یا تأکید و... که مفتوح است؛ مانند «لَيَحْشُرُنَّهُمْ» (مریم/۶۸)،



«لَنْزَعَنَّ» (مریم/۶۹)، {لُنْحَرِقَنَّهَ تَمَّ لَنْسِفَنَّهُ} (طه/۹۷) (لام ابتدا و تأکید)، «لِیَسْتَأْذِنُکُمْ» (نور/۵۸)، «لِیَقْضِ» (زخرف/۷۷)، «لِیُنْفِقَ» (طلاق/۷) (لام امر)، «لِیَجْزِی» (ابراهیم/۵۱)، «و لَیَعْلَمُوا» (ابراهیم/۵۲)، «و لَیَذْکُرُوا» (ابراهیم/۵۲) (لام تعلیل) که ممکن است یکی به جای دیگری خوانده شود.

۳- عدم آشنایی با مباحث صرفی که ممکن است منجر به یکی از اشتباهات زیر شود:
الف) توهّم ضمیر بودن در مثل «لَهُوَ الْحَدِيثُ» (لقمان/۶) که به اشتباه به ضم هاء خوانده شود.

ب) توهّم از «لهو» بودن {إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ} (آل عمران/۶۲) که به اشتباه به اسکان هاء خوانده شود.

ج) اشتباه در کلمه به جهت تشابه اصول: عَمِلْتُ و عَلِمْتُ، سَنِين و سَنِين.
د) توهّم یکسانی صیغه: «مُدْخَلًا» (توبه/۷۷) (اسم مکان از باب افتعال که در اصل مُدْخَلٌ است که تاء در دال ادغام شده است) و «مُدْخَلًا» (نساء/۳۱) (اسم مکان از باب افعال یا مصدر میمی)، «شِیبًا» (مزمّل/۱۷) (جمع اُشیب، یعنی پیرمرد سفیدموی) و «شِیبًا» (مریم/۴) (موی سفید).

۴- ضعف قاری در احکام تجوید و قرائت؛ مانند صفات و منارج حروف و احکام نون ساکن و میم ساکن و ترقیق و تفخیم و ...، به خصوص عدم آشنایی با احکام استثنائی یک قرائت یا روایت؛ مانند {يَرْضَهُ لَكُمْ} (زمر/۷) که در روایت حفص، بر خلاف قاعده کلی، به قصر هاء ضمیر خوانده می‌شود، {فِيهِ مُهَانًا} (فرقان/۶۹) که در روایت حفص، بر خلاف قاعده کلی، به اشباع هاء «فیه» خوانده می‌شود، {لَا تَأْمَنَّا} (یوسف/۱۱) که نون مشدّد به همراه اشمام یا اختلاس خوانده می‌شود. عدم اطلاع قاری بر این احکام منجر به اشتباه او می‌شود.

۵- عدم آشنایی به احکام وقف و ابتدا و وصل و علایم وقف که خود به عدم آشنایی قاری با علم قرائت و نیز معانی و تفسیر برمی‌گردد، یا تساهل در احکام وقف و ابتدا؛ مانند وقف تعسّفی که به روش قاری برمی‌گردد.

۶- عدم آشنایی با تفسیر و معانی قرآنی که در لحن بیان و نیز مواضع وقف و ابتدا متجلی می‌شود.

دوم. اختلاف قرائات

مانند تحسین (عاصم، ابن عامر حمزه) و تحسین (دیگران)، جُزء (شعبه) و جُزء (دیگران)، کُفُوا و هُزُوا (حفص) و کُفُوا و هُزُوا (حمزه) و کُفُوا و کُفُوا (دیگران) و ... که ممکن است قاری قرآنی که به اختلاف قرائات نیز آشنا باشد، ناخواسته اشتباه کرده و خلط قرائات یا روایات کند و در نتیجه دچار لحن گردد.

سوم. خلل در دستگاه تکلم

مانند متممه (تردید در تاء)، فأفأه (تردید در فاء)، حبسه (ناتوانی در سخن گفتن هرگاه اراده شود)، لثغه (تبدیل حرفی به حرف دیگر)، غنه (خیشومی کردن حرف)، خنه (خیشومی بودن شدید). این نوع خلل گاهی موجب تلفظ حروف و حرکات متفاوت با شیوه متعارف و متکی بر احکام تجوید می‌گردد.

چهارم. عادات اشتباه زبانی

مانند ترعید (لرزاندن صدا همچون کسی که صدایش از سرما یا از درد بلرزد)، لکز (که ویژه همزه و بیرون راندن شدید حرف است).

پنجم. عادت زبانی (لهجهای) متفاوت با زبان عربی فصیح یا متأثر بودن از لهجه رایج

این تأثیرات به اشکال زیر منجر می‌شود:

- ۱- تفخیم آنچه که باید ترقیق شود؛ مانند «محذوراً» که در لهجه‌هایی، «محظوراً» تلفظ می‌شود، { یا مَرِيْمُ اقْتَتِي } (آل عمران/۴۳) که در لهجه‌هایی، «اقنطی» تلفظ می‌شود. یا ترقیق آنچه که باید تفخیم شود؛ مانند کاف و الف در «الکافرین»، و دیگر حروف استفال.
- ۲- خلط میان حروف؛ مانند بین ثاء و سین در «ثالثُ ثلاثه» (مائده/۷۳)، «تلبثوا» (احزاب/۱۴) که در مورد اخیر، تبدیل ثاء به سین (تلبسوا)، معنایی جدید و غیر مراد ایجاد می‌کند. بین ذال و زاء در «ذُكِرَ» (انفال/۲)، «ذُكِّتُمْ» (مائده/۳) که در مورد اخیر، تبدیل ذال به زاء (زکیتم) معنایی جدید و غیر مراد ایجاد می‌کند.
- ۳- از بین بردن برخی از صفات مهم حرف؛ مانند طاء بدون جهر، قاف بدون جهر، هاء بدون همس (مجهور کردن آن).



۴- اشباع حرکات کوتاه وسط کلمه یا آخر آن در وصل؛ مانند «يُخْزِهِمْ» (اشباع کسره زاء)، «أَنَا، أَنْ، ادْعُ».

۵- تخفیف همزه (در غیر روایتی که بدان عمل نمی‌کند)؛ مانند {فَأَرْسِلُهُ مَعِيَ رِدْءًا} (قصص/۳۴)، {أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا} (اسراء/۸۳)، {أَثَانًا وَ رَعِيًا} (مریم/۷۴)، {أَسَاؤُا السُّؤَاي} (روم/۱۰)، {إِنَّا بُرَآؤُا مِنكُمْ} (ممتحنه/۴).

۶- تخفیف مشدّد؛ مثل سین در {فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا} (ذاریات/۴)، لام در {أَلَّا تَسْجُدُوا} (نمل/۲۵)، به‌خصوص در آخر کلمه هنگام وقف؛ مانند «مستقرُّ، الأذَلُّ، العَلِيُّ، الولِيُّ». باید متذکر شد که حرف مشدّد در وزن و لفظ، در حکم دو حرف (اولی ساکن و دومی متحرک) است، از این رو یک قاری باید تشدید را واضح بیاورد و حقّ هر حرفی را استیفاء و آن را از غیر مشدّد متمایز کند، وگر نه یکی از دو حرف آن را حذف کرده است. بدین جهت حرف مشدّد را نباید به اندازه یک حرف یا بیش از دو حرف ادا کرد.

تضییع حقّ مشدّد با سریع خواندن آن یا با حذف یکی از دو حرف پیش می‌آید. البته باید توجه داشت که در حالت ادغام با غنه، مکث بیشتر مجاز دانسته شده است، هرچند به نظر می‌آید چنین کاری محلّ در وزن است، اما ظاهراً سلاست و روانی غنه مانع چنین احساسی است. از این رو در حروف مشدّد، هم باید زمان دو حرف را رعایت کرد، و هم این زمان را در تمام مشدّد‌ها رعایت نمود، مگر در مشدّد غنه‌دار که مکث بر غنه بنا بر حکم متعارف، بیشتر از (حداقل دو برابر) زمان ادای حروف مشدّد غیر غنه‌دار می‌باشد.

و نیز تشدید مخفّف، مثل باء در {رَبُّمَا يَؤُدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا} (حجر/۲)، ذال در {وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ} (توبه/۹۰).

۷- ابدال ضمه حرف اول کلمه به کسره؛ مانند «بُيُوت، عُيُون». برخی مصادیق این سبب، داخل در سبب خلط میان قرائات نیز می‌باشد.

۸- عدم بیان صحیح فتحه عربی نزد فارسی‌زبانان، چه آن را گاهی مانند فتحه فارسی تلفظ می‌کنند. عدم بیان صحیح حرکت کسره هنگام وقف؛ مثل «به، من فضله» که به‌جای صوت کسره (که عین صوت یاء است)، صوت اماله صغری (صوتی میان فتحه و کسره) آورده می‌شود.

۹- خلط بین تلفظ قرآنی و تلفظ لهجه‌ای؛ بدین گونه که گاهی بر تلفظ برخی از الفاظ در زبانی شایع است، درحالی‌که در قرآن تفاوتی در حرف و به‌خصوص در حرکت آمده است؛ مانند خُمُس (در قرآن) و خُمُس (در لهجه رایج)، الجُمُعَه (در قرآن) و الجُمُعَه (در لهجه رایج)، سَحَاب (در قرآن) و سِحَاب (در لهجه رایج)، نَهْرًا (در قرآن) و نَهْرًا (در لهجه رایج)، الْقُدُس (در قرآن) و الْقُدُس (در لهجه رایج)، لَأَبْتَغُوا (اسراء/۴۲) و لَأَبْتَغُوا، قَصَصَهُم (در قرآن) و قِصَصَهُم (در لهجه رایج) و به همین سبب، ممکن است که یک قاری، ناخواسته به لهجه خود عمل کرده و لفظ قرآنی را اشتباه بخواند.

ششم. عادات (یا انحرافات) لهجه‌ای

مانند کشکشه (تبدیل کاف خطاب مؤنث به شین در وقف که لهجه بنی‌تمیم است)، تلتله (کسر حرف مضارعه در لهجه قبیله بهراء)، طمطماتیه (تبدیل «أل» تعریف به «أم» نزد حمیر)، عجعجه (تبدیل یاء مشدد آخر کلمه به جیم بنی‌سعد و قضاعه) و عنعنه (تبدیل همزه نخست کلمه به عین نزد تمیم). وجود این لهجه‌ها گاهی ممکن است در تلاوت قرآن تأثیر گذاشته و حرف را از صفات و مخرج اصلی‌اش دور کند.

هفتم. تأثیر زبان‌های غیر عربی در چگونگی تلفظ و ادای عرب‌زبانان

این علت را از مهم‌ترین عوامل ظهور لحن دانسته‌اند. این تأثیرگذاری ممکن است به مرور زمان به خلق لهجه‌ای جدید و مستقل در یک زبان (در اینجا عربی) شود، به‌گونه‌ای که قواعد خاص خود را داشته و یکی از لهجه‌های عربی شناخته شود. همچنان که لهجه مصری چنین لهجه‌ای است و پیش از ورود اعراب به آن سرزمین وجود نداشت. از این رو این سبب می‌تواند داخل در سبب قبلی باشد. برای مثال، زبان فارسی یا ترکی یا انگلیسی به‌راحتی، به‌خصوص در ابتدای آموزش قرائت قرآن، در نحوه تلفظ حروف و کلمات و نیز در لحن بیان یک قاری تأثیر زیاد گذاشته و موجب اشتباهاتی در آنها می‌شود.

هشتم. مجاورت حروف و حرکات و آواها

از آنجا که حروف، هر یک دارای وضعیت خاصی از حیث صفات و مخارج (جایگاه‌های تولید) خود بوده که در برخی موارد نسبت به وضعیت حروف مجاور (که



می‌توانند متمثلین، متجانسین، متقاربین و متباعدين باشند)، به‌گونه‌ای ظهور می‌کنند که موجب ثقل و سنگینی در بیان شده و بنا بر اصل «کم‌کوشی و اقتصاد»، نیاز به تعامل و رسیدن به حالتی متعادل و سلیس پیدا می‌کنند و این، حقیقتی آواشناسی و تابع قوانین آوایی بوده و هم گذشتگان و هم متأخرین از علمای زبان و قرائت بدان تصریح کرده‌اند، هرچند در احکام قرائت قرآن، گاهی به این حقیقت به شکل دامنه‌داری تن داده شده است و گاهی در محدوده‌های خاص؛ از این رو همه آنچه در اثر این تعاملات حاصل می‌شود، لحن نیست. برای مثال نزدیکی نون ساکن به لام، به ادغام کامل منجر می‌شود و ادغام با غنه لحن شمرده می‌شود، درحالی‌که نزد گروهی (مانند برخی طرق حفص)، ادغام با غنه در لام لحن نیست. همچنان‌که برخی از ادغام‌ها نزد روایتی یا قرائتی (مانند سوسی و ابوعمرو) مجاز و نزد روایت و قرائت دیگر غیر مجاز می‌باشد. نیز مانند تفخیم لام که همه به تفخیم آن در لام جلاله ماقبل مفتوح یا مضموم رفته‌اند و غیر آن را لحن می‌شمارند، مگر ورش که در لام به‌طور کلی اگر قبل از آن حروف اطباق مفتوح یا ساکن (به جز ضاد) قرار گیرد؛ مانند الصلوه و الطلاق، به تفخیم رفته و عدم تفخیم را لحن می‌شمارد.

همچنین باید دقت کرد که امکان حذف تمام تأثیرات و تعاملات فیما بین حروف و حرکات مجاور در عمل و بنا بر عرف بیانی وجود ندارد؛ چون ممکن است منجر به نوعی بیان غیر عادی و غیر متعارف شود. بلکه آنچه مهم است، حفظ این تأثیرات در حد مطلوب و عرف زبان عربی و به‌خصوص قرائت قرآن است که گاهی از قرائت و روایتی به قرائت و روایتی دیگر فرق می‌کند.

به تأثیرگذاری و تأثیرپذیری‌های آوایی و تظاهرات و جلوه‌های ناشی از آن، «فرایندهای واجی»، «تعاملات الأصوات» یا «الظواهر التعلیمیة» گفته می‌شود و به‌طور کلی چهار دسته‌اند:

۱- همگون‌سازی: همگونی (همانندی، مماثله، تماثل، اتباع، تجانس، جذب، همگونگری) پدیده‌ای است که به موجب آن، گاهی تلفظ یکی از واج‌ها بر اثر مجاورت با واج دیگر، بر روی محور همنشینی تغییر کند و به عبارتی دیگر، آوایی، یک یا بعضی از ویژگی‌های آوایی دیگر را گرفته و بدان شبیه شود و می‌تواند در دو نوع باشد:

الف) کلی (اگر منجر به همانندی کامل شود)؛ مانند ادغام ذال در ثاء در «پلهتْ ذلک» یا ادغام نون ساکن در یاء و واو؛ چون در ابتدا مستلزم بدل شدن حرف اول به

حرف دوم است، و ادغام لام در شین در «الشَّمْس» و ادغام نون در راء در «مَنْ رَبِّكُم» و ادغام تاء در دال و مانند آن.

ب) جزئی (ناقص، اگر منجر به همانندی کامل نشود)؛ مثل نون ساکن در «انبیاء» یا نزد حروف مابقی، اشمام به زاء در صاد در «أصغر» و «یصندر» که بر اثر مجهور شدن صاد به تأثیر از غین و دال می‌باشد.

و نیز می‌تواند یکی از سه نوع زیر باشد:

الف) پسرو (پس‌رونده، پس‌گرا، توقّعی (به عربی)، رجعی (به عربی)، مدبر (به عربی)، وقتی که از دو صامت همنشین، دومی ثابت باشد و اولی تغییر کند)؛ مانند مثال‌های بالا. نیز مانند ابدال تاء باب افتعال به طاء، اگر فاء‌الفعل آن (که پیش از آن قرار دارد) یکی از حروف اطباق باشد: «اصطبر» از «اصتبر»، و مانند ادغام تاء باب تفعّل و تفاعل در فاء‌الفعل آن دو، اگر یکی از حروف جلوی زبان، یعنی د، ت، ط، ز، س، ص، ث، ذ، ظ، ض، ش، ج، باشد: «أناقلتم» از «ثناقلتم»، «أدارکوا» از «تدارکوا»، و مانند ابدال سین به صاد، اگر مابعد آن یکی از حروف تفعّیم باشد: «صراط از سراط»، «بصطه» از «بسطه»، «مصیطر» از «مسیطر»، و نیز ادغام لام از الف و لام تعریف در حروف شمسی.

ب) پیشرو (پیش‌رونده، پیش‌گرا، اتباعی (به عربی)، تقدّمی (به عربی)، مقبل (به عربی)، وقتی که از دو صامت همنشین، اولی ثابت باشد و دومی تغییر کند)؛ مانند ابدال تاء باب افتعل به دال، اگر فاء‌الفعل دال، ذال یا زاء باشد: «مُدکّر» در اصل از «مُدتکر» بوده که پس از ادغام هر دو، به دال بدل شده‌اند، «ازدجر» از «ازتجر»، «المدتّر» از «المتدّتر».

ج) مضاعف (وقتی که آوای مورد نظر تحت تأثیر دو آوای دو طرف باشد)؛ مانند ترقیق راء در «فرق» به جهت کسره دو طرف آن.

همچنین از حیث آوایی که در یکدیگر اثر می‌کنند، به همگونی در مجاورت (وقتی آوای مجاور هم بر هم تأثیر بگذارند)، مانند مثال‌های بالا، و همگونی با فاصله (مباعد؛ وقتی که دو آوا دور از هم بر هم تأثیر می‌گذارند)، مانند ترقیق راء «مِصر» به سبب کسره میم، تقسیم می‌شود.

۲- ناهمگونی (ناهمانندی، دژسان گردانی، دگرگونی، الافتراق، المخالفه، التخالف، التغایر، التباين): عکس پدیده بالا و آن، دور شدن حروف همانند از هم و متفاوت شدن



نسبت به هم می‌باشد. این پدیده دارای انواع پیشرو، پسرو و نیز با مجاورت، مانند دادن مد غیر طبیعی به سبب مجاورت با اسباب مد (همزه، سکون و تشدید)، ابدال یکی از دو میم به یاء در «إمّا» که «إیما» می‌شود، یا قرائت منسوب به عکرمه: «إیلا و لا ذمه» (توبه/۸) به جای «إلّا» و مانند «لظی» و «تلظی» که در اصل از «لظظ»، و «تمطی» که در اصل از «مطط» می‌باشند (ابدال یکی از مثلین به حرف لین)، و با فاصله (مباعده)؛ مانند ابدال دال به نون در بغداد که بغداد گفته می‌شود، است.

البته تمام تغییرات حاصل بر آوا در زبان عربی، ناشی از تأثیرات آواهای مجاور یا با فاصله نیست، بلکه گاهی ناشی از عوامل معنوی می‌باشد، همچون سکت در ساکن قبل از همزه یا سکت‌های چهارگانه روایت حفص، مد معنوی در قرائت حمزه و غیره، حذف یاء از آخر کلمه به جهت هماهنگی فواصل یا تخفیف و...

برخی، موارد تأثیرگذاری حروف مجاور را جزء لحن خفی شمرده‌اند (حمّد، الدراسات، ۳۴۲؛ قرطبی، ۱۷۹-۱۸۲) و این تأثیرگذاری را شائبه گفته‌اند (قرطبی، ۱۷۹-۱۸۲). صفاتی که منجر به این شائبه (آلودگی، آمیختگی) می‌شوند، عبارتند از: جهر و همس در یکدیگر، اطباق و انفتاح در یکدیگر، غنه در حروف دیگر، به‌خصوص در حرف لام و راء. مثال‌های این نوع شائبه‌ها را در مواضع دیگر، به‌خصوص در تجوید حروف ذکر کرده‌اند.

نهم. رسم الخط مصحف

این علت به اشکال زیر می‌باشد:

۱- تشابه رسم الخطی دو کلمه با تفاوت لفظی و شهرت کاربرد یکی؛ بدین گونه که در قرآن، گاهی کلماتی با دو تلفظ و معنا، اما با یک رسم الخط، به‌خصوص با توجه به رسم الخط اولیه مصاحف وجود دارند که معمولاً یکی از آنها از حیث لفظ و معنا، نسبت به دیگری شایع‌تر است و گاهی قاریان به توهّم یا به عادت لفظ مشهور، لفظ غیر مشهور را به همان شکل لفظ مشهور می‌خوانند؛ مانند موارد زیر که در بیشتر آنها، مورد نخست مشهورتر بوده و معمولاً مورد دوم بدان اشتباه می‌شود؛ مانند رَجَلِکَ (سوارانت) و بِرَجَلِکَ (به پاهایت)، بَيْض (تخم شترمرغ یا مروارید) و بیض (جمع بَيْضاء: سفیدها)،

ضَعْف (سستی) و ضِعْف (دوچندان)، بَيْع (خرید و فروش) و بَيْع (کلیساها یا کنیسه‌ها)، رُوح (جبرئیل) و رَوْح (رحمت)، ذُنُوب (گناهان) و ذَنُوب (مکیال)، زُبُر (کتاب‌ها) و زُبُر (قطعات از آهن و مانند آن)، الْحَيَّوان (جانور) و الْحَيَّوان (زندگی).

۲- تشابه رسم‌الخطی و استثناءات یک روایت؛ مانند {عَلَيْهِ اللَّهُ} (فتح/۱۰) (در روایت حفص، ضمه اصل در حرکت هاء ضمیر غائب مفرد مذکر) که ممکن است با «علیه» که تلفظ رایج است، اشتباه شود، {وَمَا أَنْسَانِيَهُ} (کهف/۶۳) (در قرائت حفص) که ممکن است به کسر هاء ضمیر که تلفظ رایج است، اشتباه شود. این علت می‌تواند داخل در علت دانش قاری باشد.

۳- عدم دقت در رسم‌الخط مصاحف؛ مانند نوشتن واو در آخر کلمه و نوشتن کلمه بعد از آن در اول سطر بعدی، به‌گونه‌ای که گاهی بر خواننده، آن واو، پنهان می‌ماند. همچنین مانند {أَيُّا مَا تَدْعُوا} (اسراء/۱۱۰) که در برخی از مصاحف به صورت «أَيَّامًا» نوشته شده و با «أَيَّامًا» اشتباه می‌شود.

دهم. سخت بودن لفظ کلمه

که خود اسبابی دارد:

۱- ناآشنا بودن یا کم کار داشتن با کلمه برای خواننده، به‌خصوص عرب‌زبان. برای غیر عرب، تمام کلمات قرآنی، جدید و ناآشناست. اما باید متذکر شد که برخی از کلمات قرآنی، کاربرد کم بلکه یک بار در قرآن دارند، از این رو ممکن است یک قاری با تمام تبخیری که در قرائت دارد، مدت‌های مدیدی به کلمات برخورد نکرده باشد و برای او در حکم کلمه‌ای جدید و ناآشنا تلقی شود. برای قاریان عرب‌زبان نیز این حالت محتمل است؛ مانند «بِمُصْرِحِكُمْ» (ابراهیم/۲۲)، «صِيَاصِيهِمْ» (احزاب/۲۶)، «لِرُقِيَّتِكَ» (اسراء/۹۳)، «كَطَى السَّجَلِ» (انبیاء/۱۰۴).

۲- طولانی بودن کلمه: «سَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ» (بقره/۱۳۷)، «أَنْزَلْنَاهُمْ مَوَاهِجًا» (هود/۲۸)، «فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» (حجر/۲۲)، «فَسَيُنْغِضُونَ» (اسراء/۵۱)، «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (لیل/۷).

۳- نحوه قرار گرفتن حرکات: «صَاحِبِي السَّجْنِ».

۴- توالی حرکات: مانند {أَحَدَ عَشَرَ كَوْنًا} (کلاً هفت فتحه)، {تِسْعَةَ عَشَرَ وَ مَا} (هفت فتحه با احتساب فتحه در میم به قول قدما)، «وَ يَذْرَكُ، لَفَسَدَتَا» (پنج فتحه)،



{إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا} (غافر/۵۱)، {تُؤْتِي أُكُلَهَا} (ابراهیم/۲۵)، «رُسُلُهُمْ» (چهار ضمه و اگر میم نیز اشباع به ضم شود، پنج ضمه). این تکرار ممکن است نوعی لکنت‌زبان ایجاد کند و باید در ادا، دقت و تمرین کافی داشت.

- ۵- توالی دو حرف مثلین؛ مانند «فامُنُّ» (ص/۳۹)، {أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ} (احقاف/۱۷)، {فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ} (شعراء/۲۱)، {وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ} (هود/۴۸).
- ۶- رفع التقای ساکنین، مثل «سواءَ أَلْعَاكِف»، «خَبِيثَةٌ أَجْشَّتْ» که ممکن است تنوین را ساکن و همزه وصل مابعد مانند همزه قطع، حرکت داده شود، یا میان دو ساکن جمع گردد.
- ۷- روش حرکت دادن همزه وصل، وقتی که از آن ابتدا می‌شود.

یازدهم. شیوه قرائت قاری

از آنجا که قاریان قرآن خواسته و ناخواسته دارای سبک قرائتی خاصی می‌شوند، ممکن است این سبک خاص در قرائت قرآن منجر به آسیب‌هایی گردد؛ مانند:

- ۱- قرائت با صوت و لحن (مقامات موسیقی) و اجرای کارهای صوتی و لحنی که منجر به اشتباه در صفات برخی از حروف می‌شود. از آنجا که قرائت حرفه‌ای قرآن بدون اعمال تکنیک‌های صوتی و الحان موسیقی، غیر ممکن و غیر جذاب است، مسلمانان از دیرباز برای رونق امر استماع قرآن، از این دو عنصر بهره جسته‌اند. ضمن اینکه ذوق و طبع آدمی در این گونه خواندن‌ها به‌سوی موسیقی گرایش دارد. از این‌رو در سطح قرائت حرفه‌ای، نه تنها امکان حذف این دو عنصر وجود ندارد، بلکه کمال آن دو مطلوب است. اما افراط در اهتمام به این دو عنصر و اولویت دادن به آنها منجر به اختلال در امر لفظ و معنا می‌گردد. به عبارت دیگر، هرچند که از لحاظ نظری، اعمال صوت و لحن در مرتبه آخر از عناصر قرائت قرآن و پس از تکمیل دیگر مبانی قرائت و رعایت آنها می‌باشد، اما عملاً چنان اهمیت دارد که کمال و رونق قرائت بدون آن امکان ندارد و تقدیم و تأخیر آن نسبت به دیگر عناصر قرائت، امکان‌پذیر نبوده، بلکه گاهی بر آن غلبه دارد.

ابن الجزری از قاریان آشنا به مقامات و الحان با صداهای نیکو یاد کرده است، با ذکر این نکته که مردم، قاریان آشنا به ظرایف قرائت و ادا و لحن را که صدای خوش نداشته و بر الحان مسلط نبودند، بر قاریان خوش‌صدای آشنا بر الحان و مقامات که قواعد تجوید و اتقان را رعایت نمی‌کنند، ترجیح می‌دهند (ابن الجزری، النشر، ۱/۲۱۲). این سخن بر

این حقیقت دلالت دارد که در قرائت قرآن پیش از همه چیز، تسلط و مهارت در بیان و ادای صحیح حرکت، لفظ و جمله، بنا بر قواعد تجویدی و معانی قرآنی و عرف زبانی اهمیت دارد و با وجود مخالفت‌هایی که از دیرباز در خصوص قرائت قرآن به صوت و لحن توسط برخی صورت گرفته است، اما همچنان از گذشته‌های دور، بسیاری از علما و بلکه صحابه، مانند ابن عباس و ابن مسعود (همچنان‌که منقول است)، قرائت به الحان را به شرط عدم خروج قرائت از حد آن، مجاز می‌دانستند (سعید، ۳۵) و گفته شده (حصری، ۴۱-۴۳) نباید در قرائت قرآن کاری کرد که موجب زیادت یا نقصان در آن (از تطویل مد بیش از حد مقرر یا برعکس، کوتاه کردن بیش از حد مقرر، مبالغه در غنه‌ها یا کم آوردن آنها، اشباع فتحه به الف، کسره به یاء، ضمه به واو و...) گردد و این شرعاً حرام بوده و باید از آن پرهیز کرد، مگر آنکه اصول و قواعد تجوید و وقف و ابتدا و شأن و قداست قرآن نیز رعایت شود که در این صورت، ایرادی ندارد.

۲- خواندن به لحن اهل فسق و فجور (ظاهراً لحن در اینجا به معنای آهنگ و نغمه است)، یا اصواتی که بدان قصاید تغنی و اشعار سروده می‌شود (که گفته شده مراد همان هفت لحن است که قطعاً چنین نظری اکنون قابل قبول نخواهد بود و شامل هفت لحن مطلقاً نخواهد بود)، تطریب (قرائت به الحان طرب‌انگیز و ترجیع‌دار (با چهچهه)، هر چند گفته‌اند که چنین تطریبی اگر از روی طبع و غیر تصنعی باشد، ایرادی ندارد).

۳- خواندن به اشکال غیر فصیح؛ مانند خواندن به نقر حروف (قرائتی مانند افراد در حال دعا و مشاجره کننده)، تقطیع (به گونه‌ای که مانند سکت شود در جایی که سکت ندارد، به خصوص در نون و میم ساکن به قصد مبالغه در بیان آنها اظهار شوند)، تنطع و تعسف (به گونه‌ای که در ادای حروف و حرکات، وسواس و اسراف و مبالغه صورت گیرد)، خلط و مزج، ترقیص (بازی کردن با صوت و کشیدن حروف مد (بدون وجود سبب مد)، تمطیط (پایین و بالا بردن سریع و شدید صوت؛ مانند آنکه در «أنعمت»، بر «نون» صدا را پایین آورده و ناگهان در «عین» بالا ببرد، یا اینکه قصد سکت بر ساکن می‌کند، اما به ناگاه و به شتاب، با حرکت از آن جدا می‌گردد)، تحزین (ترک صوت معمولی در قرائت و تکلف در صوت گریه؛ گویی قرار است از خشوع به گریه افتد. از اینکه به جهت ریا نهی شده است)، ترعید (لرزاندن صدا همچون کسی که صدایش از



سرما یا از درد می لرزد)، تحریف (قرائتی دسته‌جمعی مانند تواشیح؛ بدین گونه که بخشی از قرائت به صورت دسته‌جمعی صورت می‌گیرد، سپس قرائت قطع شده و برخی، بعض قرائت را ادامه داده و برخی دیگر، بعض دیگر آن را، یا بخشی از آن توسط یکی از افراد گروه تکخوانی می‌شود و سپس بخشی از آن توسط یکی دیگر و...)، لوک (همچون افراد مست یا تنبل و بی‌حال تلاوت کردن و زبان را شل نمودن؛ بدین گونه که حروف جویده جویده و درهم برهم ادا شوند)، مبالغه و افراط (در همز، به گونه‌ای که صدای تهوع ایجاد شود، و در فلقله، تفخیم، ترقیق، مقدار مد حروف مد و حرکات کوتاه و غیره)، تساهل (در ادای حروف و حرکات از حیث صفات و مخارج؛ مانند غنچه نکردن دو لب هنگام ادای حرف مضموم و نشکاندن دو لب هنگام ادای حرف مکسور و باز نکردن دو لب هنگام ادای حرف مفتوح و کم یا زیاد کردن صفت رخوت یا شدت، تغییر صفت جهر به همس یا بالعکس، ...)، حذف (در حروفی که بدان شروع می‌شود یا بر آن وقف می‌گردد)، هذّ (مانند هذّ شعر، ظاهراً به معنای شتاب در خواندن بدون رعایت احکام تجوید است)، هذر مه (بسیار شتابان خواندن که ظاهراً هم معنای هذّ است)، اشراب (دادن اوصاف حرفی به حرف دیگر، در غیر موارد منقول؛ مانند ادای سین شبیه به زاء در مسجد، غنچه کردن لب‌ها در تلفظ برخی حروف و تبدیل الف).

۴- تکلف در یک‌نفس خواندن عبارت‌های طولانی که منجر به اشتباه در اعمال احکام تجویدی می‌شود که مشهورترین آن، نفس کشیدن در سکت و جلوگیری از رخوت برخی حروفی چون فاء و هاء است.

۵- افراط و تکلف یا بالعکس، تفریط و اهمال در بیان یک حرف یا حرکت از حیث صفات و مخارج حروف و خروج از عرف ادایی حرکات و حروف؛ مانند:

الف) در حرکات: ۱- عدم اظهار ضمه که بیشتر وقتی است که از واو مضموم شروع شود: «وَجُوهْمَ، وَجُدِكُمْ»، یا دو ضمه کنار هم قرار می‌گیرند: «السَّعْ، بِيُوتِكُمْ»، یا پس از آن، واو متحرک بیاید: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ»، یا پس از ضمه، ساکن واقع شود که متمایل به فتحه ادا می‌شود: «كُنْتُمْ، ءَامَنْتُمْ». ۲- عدم بیان کسره یا اختلاس آن یا نزدیک کردن آن به فتحه که بیشتر وقتی است که پس از آن، ساکن قرار گیرد: «اهْدِنَا»، یا پس از آن یاء متحرک بیاید: «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» (هر دو حالت را دارد)،

«فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ»، یا پس از آن ساکن قرار گیرد که متمایل به فتحه ادا می‌شود: «مِنْكُمْ، أُمَّتُكُمْ». ۳- عدم بیان فتحه، وقتی که پس از آن فتحه قرار گیرد، به‌خصوص اگر حرف دوم، حرف قلقله باشد: «تَبَعًا، أَبَقَ». ۴- زیاد یا کم کشیدن حرکات کشیده.

ب) در حروف: عدم بیان جهر در جیم، قاف، طاء. عدم بیان شدت در همزه، باء، جیم، قاف، تاء، کاف. عدم بیان رخوت در ذال، زاء، یاء، سین، مبالغه در حروف قلقله به سمت ضمه یا کسره: «ادْخُلُوا الصُّبْحُ، الْخَبَاءُ». قلقله حروف بدون قلقله: «أَغْرَقْنَا، بَنَصْب، اَعْلَمُوا».

ج) در حروف و حرکات که اسراع و ابطاء و عدم توازن در ادای آن دو است. این اختلاس‌ها و اسراع‌ها معمولاً در حرکت آخر کلمه صورت می‌گیرد، اما در دیگر حرکات این کلمه نیز امکان اختلاس و اسراع در حرکت وجود دارد، به‌خصوص در اول کلمه که گاهی یک یا دو حرف و حرکت نسبت به دور قرائت، سریع‌تر ادا می‌شود.

دوازدهم. ناآشنایی به لحن بیان

لحن (یا آهنگ)، بیان (یا گفتار یا کلام)، Intonation، نواخت (نزد برخی)، تنغیم، تلوین، موسیقی کلام، التَّنَوُّعَاتُ الْمَوْسِيقِيَّةُ، نغمه (نزد برخی)، النغم Melody یا تعبیرات (تعبیر) (دو اصطلاح تعبیرات و تعابیر، نزد قاریان ایرانی شایع است)، که تغییرات زیرویمی صدا در گفتار پیوسته، یعنی جمله، برای رساندن معانی گوناگون آن است، همچنان‌که می‌توان آن را آهنگ و موسیقی عبارتی دانست که تحت تأثیر حالت نفسانی و احساسی آدمی قرار گرفته است؛ یعنی خواندن به صورت سؤالی، تعجبی، خبری، ندایی و...، یا القای مفهوم مدح، ذم، خشم، خشنودی، هشدار، ترغیب، تأکید، تمسخر، دهشت، حزن، طرب یا حالت معمولی در جاهایی که این لحن‌ها را می‌طلبد.

همچنان‌که پیش‌تر گفته شد، تنغیم ارتباط تنگاتنگی با تکیه دارد. از سوی دیگر، برطرف کردن اشکالات و لحن‌های تنغیم نیازمند شناخت زبان عربی و اسلوب‌های بیان آن است و امر مشافهه و تلقی در این مهم، محوریت خاصی دارد و صرف آموختن از مصحف بدون تلقی از استادی متبحر، کفایت نمی‌کند؛ گویی که متن قرآنی بدون نقطه و حرکات باشد و قاری بنا بر اجتهاد خود، آن را نقطه و حرکت‌گذاری کند. ضمن اینکه این امر، دقت، حساسیت و تشخیص شنیداری بسیاری از متعلم می‌طلبد. این



لحن به اشکال زیر رخ می‌دهد و لازم به تذکر است که برخی از این اشکال، از مصادیق خلط و مزج کلمات می‌باشند که از دیرباز نزد قاریان شناخته شده بود.

۱- عدم رعایت آکسان‌ها یا تکیه‌های صوتی: که خود چند پیامد دارد:

الف) تبدیل دو کلمه به یک کلمه؛ مانند «فَسَقَى لَهُمَا» (سقی از سقاییت به معنای آب داد، تبدیل به فسقا از فسق به معنای فسق و فجور کردند آن دو)، «فَقَسَّتْ قُلُوبُهُمْ» (قسی از قساوت به معنای پس سخت شد، تبدیل به فسقت از فسق به معنای از تخم خارج شد)، «فَتَرَى الَّذِينَ» (تری از رؤیت به معنای پس دید، تبدیل به فترا از فترت به معنای سست و بی‌حال شدند آن دو)، «فَقَعُوا لَهُ» (وقع از وقوع به معنای پس بیفتید، تبدیل به فقعو از فقَع به معنای چشم را درآوردند)، «وَوَتَرَى» (تری از رؤیت به معنای می‌بینی، تبدیل به وترا از وُتِر به معنای ترسانند آن دو یا ستم کردند آن دو)، «وَوَمَضَى» (مضی از مَضَى به معنای رفت، تبدیل به ومضا از ومض به معنای درخشیدند آن دو)، «وَوَكْفَى» (کفی از کفایت به معنای کفایت کرد، تبدیل به وكفا از وكف به معنای روان شدند آن دو)، «وَوَزَنُوا» (که در حقیقت، از حالت عطف خارج شده و با حرف عطف، به یک کلمه مستقل تبدیل می‌شود) و نیز «لَمِنْ، لَدُو، لِإِلَى» (که تبدیل به یک کلمه می‌شود)، «سَاءَ لَهُمْ» که در صورت بدی تکیه بر حرف همزه، دو کلمه مزج شده و به یک کلمه از باب مُسَاءَلَه (سؤال کردن) به جای إِسَاءَه، تبدیل می‌شود.

ب) تبدیل یک کلمه به دو کلمه؛ مانند فَجَعَلْنَا (تبدیل به فجع لنا)، وَسِعَتْ (وَسِعَتْ)، لَاهِيَةً (لا هِيَةً)، لَمَعَ (مع به معنای همراه، تبدیل به لمع از لمعان به معنای درخشید)، مگر يَوْمَئِذٍ و حِينِئِذٍ که به‌رغم اتصال خطی به صورت منفصل خوانده می‌شوند.

۲- خروج از ساختار نحوی و صرفی: «أَفَلَا يَعْلَمُ» (تبدیل به افول کردن و خروج از جمله سؤالی)، «لَوْلَا تَأْتُونَ» (کهف/۱۵، لولا تأتون)، «فَمَنْ بَدَّلَهُ» (بقره/۱۸۱، تبدیل به دو کلمه: بَدَّ لَهُ)، أَفَلَا (غروب کرد)، از { فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ } (انعام/۷۶، به صورت أَ همزه استفهام) و فَلَّ خوانده شود، { مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ } (نساء/۱۵۴، مالهم: دارایی‌شان)، { قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ } (شعراء/۱۸۸، که به جای قال رَبِّي (متبدا) أَعْلَمُ... (خبر و ضمیر به رب برمی‌گردد)، به صورت قال رَبِّي (فاعل) أَعْلَمُ (مقول عنه) خوانده می‌شود)، { وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا } (يوسف/۲۵، و ألف ياسيِّدها)، «أَضَاءَ لَهُمْ» (بقره/۲۰) (أ ضاء لهم).

۳- عدم تمییز بین انواع «ما»: مانند «ما» موصوله (به معنای الذی) و «ما» نافیة (به معنای لا)، «ما» تعجیبیه، مثل { وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ } (بقره/۸) (نافیه)، { وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ } (انبیاء/۱۰۷) (نافیه)، { وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ } (بقره/۴) (موصوله).

۴- عدم تمییز بین «لا» ناهیه و «لا» نافیة: مثل { فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ } (بقره/۳۸) (نافیه)، { وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ } (روم/۳۱) (ناهیة).

۵- خلط میان «هَمْ» ضمیر منفصل و «هَمْ» ضمیر متصل: که برخی این دو ضمیر را در هر حالی به ضم هاء می‌خوانند، در حالی که اولی همیشه به ضم هاء و دومی گاهی به ضم و گاهی به کسر خوانده می‌شود؛ مانند { أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ } (بقره/۵)، { وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ } (مطففین/۳) و { وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ } (طور/۲۱).

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ بلند آموزش و قرائت قرآن، دانشمندان نسبت به صحت قرائت قرآن بر اساس احکام و قواعد تجوید و تفسیر و معنای قرآن متجلی در وقف و ابتدا و لحن بیان، دقت‌های بسزایی داشته و تجارب خود را در کتبی مستقل و ضمن مباحث مرتبط، به نگارش در آورده و لحن را از جنبه‌های مختلف آن، از حیث تعریف و انواع و نیز اسباب و علل، شناسایی و مورد مذاقه قرار داده‌اند و در این راستا، اسباب و علل و نیز مصادیق بسیاری را کشف و ذکر نموده‌اند؛ مانند عدم آشنایی قاری به احکام تجوید، مباحث صرف و نحو، علم تفسیر قرآن، لحن بیان و تنغیم و نیز صعوبت ذاتی الفاظ قرآنی، ویژگی‌های خاص رسم‌الخط قرآن و علایم ضبط آن و ... که کلاً در دو سبب کلی درونی و بیرونی قابل جمع‌بندی می‌باشد.



پی نوشت:

۱. متذکر می‌شویم که تحت عنوان لحن خفی و جلی در قرائت قرآن، مطلبی در کتب فقهی مطرح نشده است. آنچه آمده، صرفاً لحن در قرائت واجب در نماز می‌باشد که عموماً گفته می‌شود در صورت تعمد، هر نوع لحنی موجب بطلان نماز می‌شود؛ خواه معنا را تغییر دهد یا ندهد. (حلی، ۱۴۸/۲)

منابع و مأخذ:

۱. ابن الجزری، محمد بن محمد؛ التمهید فی علم التجوید، تحقیق: الدكتور علی حسین البواب، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۰۵ق.
۲. _____؛ الروضة الندية شرح متن الجزریة، قاهره، المکتبه الأزهریة للتراث، ۱۴۲۲ق.
۳. _____؛ النشر فی القراءات العشر، تهران، چاپخانه مصطفی محمد، بی تا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
۵. أنیس، ابراهیم؛ فی اللهجات العربیة، قاهره، مکتبه الأنجلو المصریة، بی تا.
۶. بستانی، قاسم؛ لهجه‌های عربی در قرائت‌های قرآنی (ترجمه: المقتبس محمد سالم محیسن)، اهواز، دانشگاه شهید چمران، ۱۳۸۶ش.
۷. تویجرى، عبدالله بن عبدالعزیز؛ بیان بعض أسباب وقوع الطلبة فی الخطأ أثناء تعلم القرآن الکریم، ریاض، الإدارة العامة للتربية و التعليم، ۱۴۲۴ق.
۸. جزری، ابن اثیر؛ النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، تحقیق: محمود محمد طنحی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
۹. حصری، محمود خلیل؛ احکام قرائة القرآن، تحقیق: محمد طلحه بلال منیار، بی جا، مکتبه المکیه، ۱۹۹۹م.
۱۰. حفیان، احمد محمود عبدالسمیع؛ أشهر المصطلحات فی فن الأداء و علم القراءات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

۱۱. حَمَد، غانِم قَدَّوَری؛ أبحاث فی علم التجويد، عمان، دار عمار، ۱۴۲۲ق.
۱۲. _____؛ الدراسات الصوتية عند علماء التجويد، عمان، دار عمار، ۱۴۲۴ق.
۱۳. حلّی، حسن بن یوسف؛ نهاية الإحكام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۱۴. دانی، عثمان بن سعید؛ التحديد فی الإتقان والتجويد، تحقیق: الدكتور غانم قدوری حمد، بغداد، مكتبة دار الأنبار، ۱۴۰۷ق.
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر؛ أساس البلاغة، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹م.
۱۶. ساغروانین، سید جلیل؛ فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی، مشهد، نشر نما، ۱۳۶۹ش.
۱۷. سعید، لیب؛ التغنی بالقرآن، مصر، الهيئة المصرية العامة للتألیف والنشر، ۱۹۷۰م.
۱۸. سیف، صلاح صالح؛ العقد المفید فی علم التجويد، اردن، المكتبة الاسلاميه، ۱۴۰۸ق.
۱۹. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع البحرين، تهران، بی نا، ۱۳۷۵ش.
۲۰. عبدالحمید، سعاد؛ تیسیر الرّحمن فی تجويد القرآن، بی جا، دارالتقوی للنشر و التوزیع، ۱۴۰۳ق.
۲۱. عقرباوی، زیدان محمود سلامه؛ أسالیب التعلیم عند القراء و المقرئين، اردن، وزارت الاوقاف و الشؤون و المقدسات الاسلاميه، ۱۴۱۷ق.
۲۲. قاری، علی بن محمد سلطان؛ المنح الفكرية فی شرح المقدمة الجزرية، دمشق، دار الغوثانی للدراسات القرآنية، ۱۴۳۲ق.
۲۳. قرش، جمال بن ابراهیم؛ زاد المقرئين اثناء تلاوة الكتاب المبين، طنطا، دار الضیاء، ۱۴۲۳ق.
۲۴. قرطبی، عبدالوهاب بن محمد؛ الموضح فی التجويد، اردن، دار عمار، ۲۰۰۰م.
۲۵. مرصفي، عبدالفتاح؛ هداية القارئ إلى تجويد كلام البارئ، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۶. مکی، ابن أبی طالب؛ الرعاية لتجويد القراءة و تحقیق لفظ التلاوة، دمشق، دار المعارف للطباعة، ۱۹۷۳م.
۲۷. نصر، محمد مکی؛ نهاية القول المفید فی علم تجويد القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ق.